

در این شماره:
زن در نگاه فاشیسم
خشونت زیر پوست
معرفی کتاب «تاریخ مردم آمریکا»
نبض ماهشهر با اعتصاب می‌زند
اسب تک شاخ و خدا

آتش . شماره دو . اسفند ۱۳۹۰
email: atash1917@yahoo.com



جمهوری اسلامی
و متحدانش در
لبنان و سوریه
و فلسطین و به
طور کلی ارتباطش

«نعمت» وابستگی

با جریان اسلام سیاسی است. اینها باعث شده که بر ابعاد تحریم‌های اقتصادی و نظامی غرب افزوده شود. مذاکرات گروه «پنج به اضافه یک» با نمایندگان جمهوری اسلامی یک روز به حالت تعلیق در می‌آید و روز دیگر بی ثمر و به صورت فرمالیته برگزار می‌شود. تهدید به استفاده از گزینه نظامی گاه به گاه روی میز قرار می‌گیرد.

ابعاد تحریم‌ها

درآمدهای نفتی محور اقتصاد دولتی ایران است. تنگ کردن این جریان حیاتی تأثیری مستقیم بر صنعت، واردات و صادرات، و کشاورزی دارد. نتیجه اش رشد قیمت کالاهای مختلف در مدت زمانی کوتاه است (که گاه به ۴۰ تا ۵۰ درصد می‌رسد)، و سقوط شدید ارزش ریال در مقابل دلار و ارزهای دیگر، و نیز کاهش واردات کالاهای اساسی و مواد خوراکی و مواد اولیه برای صنایع دارویی و... همه این‌ها اقتصاد ایران را به رکود می‌کشاند. تا به حال پنج کشتی حامل مواد خوراکی بعد از مدتی انتظار در بنادر جنوبی ایران به خاطر عدم وصول طلبشان کالاها را به مبداء برگردانده اند. حضور ناوگان آمریکا و انگلیس در آب‌های جنوب و احتمال حمله به مراکز هسته‌ای ایران، باعث افزایش هزینه‌های حمل و نقل بین‌المللی و بیمه‌های کشتیرانی برای ایران شده است. جمهوری اسلامی مجبور شده در ازای سرمایه‌گذاری‌ها و معاملات تجاری بین‌المللی باج بیشتری را از جیب مردم به بنگاه‌های خارجی بپردازد. خطری که مردم را تهدید می‌کند فقط تشدید

ادامه در صفحه بعد

آمریکا و اتحادیه اروپا سیاست تحریم نفت و بانک‌های ایران را تصویب کرده‌اند. البته بعضی از این کشورها به خاطر منافع و یا مشکلات مختلف در راه اجرای این سیاست ملاحظاتی و تردیدهایی دارند. کشورهایی که وابستگی شان به نفت ایران زیادتر است از جمله ایتالیا یا یونان به دنبال فروشنده و منابع جایگزین هستند. ژاپن و کره جنوبی نیز که تحت فشار آمریکا قرار است نفت مورد نیازشان را از عربستان و دیگر کشورها تأمین کنند، می‌گویند نیاز به وقت بیشتری دارند. به هر حال به نظر می‌آید که تحریم نفت دیر و زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد.

رابطه قهر و آشتی

تا به حال منافع آمریکا و اروپا ایجاب می‌کرد تا در برابر رژیم ایران از سیاست «چماق و شیرینی» پیروی کنند. حتی در اوج دعوای سیاسی و دیپلماتیک کاری به کار جریان حیاتی جمهوری اسلامی یعنی استخراج و صدور نفت به بازارهای جهانی نداشتند. اروپا در زمینه صدور ابزار اطلاعاتی و سرکوب و مجموعه بزرگی از محصولات مصرفی به ایران کم نگذاشت. شرکت‌های بزرگ چند ملیتی که در زمینه استخراج گاز فعالیت دارند تا مدت‌ها در حوزه‌های جنوب کشور فعال بودند. اما دو عامل باعث شد که وزنه چماق در برابر شیرینی سنگین تر شود. اولین عامل طرح‌های کلان بین‌المللی آمریکا و اتحادیه اروپا در شرایط بحران و تشدید رقابت امپریالیستی شان با روسیه و چین برای نفوذ بیشتر در سیاست و اقتصاد ایران است. عامل دوم، نوع رفتار

و آیت‌الکرسی در شهر و روستا پیام می‌دهد که بجنید و برای روز ۱۲ اسفند تصویرسازی کنید. او دارد یک فیلم تخیلی بزرگ با استفاده از جلوه‌های ویژه را کارگردانی می‌کند با تکثیر کامپیوتری سیاهی لشکر؛ با به کارگیری لنز و زاویه دوربینی که جمعیت را چند برابر نشان می‌دهد؛ با نمایش تکراری تمدید ساعت رای گیری تا نزدیکی نیمه شب؛ با قیافه حق به جانب مجریان و مقاماتی که یک بند از بی سابقه بودن حضور مردم در صحنه می‌گویند.

هدف از این کارها چیست؟ در درجه اول، نمایش قدرت در برابر دولت‌های غربی. می‌خواهند بگویند رژیم اسلامی ماندگار و با ثبات است و آمریکا و اروپا بهتر است برای پیشبرد منافع شان در ایران و منطقه به همین هیئت حاکمه اتکاء کنند و با آن‌ها کنار بیایند. خامنه‌ای با این حرف‌ها خیال قدرت نمایی و ارباب مردم را هم در سر دارد.

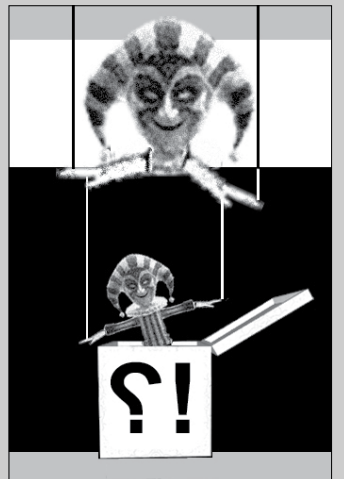
از طرف دیگر، خامنه‌ای به فکر پایه‌های عقب مانده و متعصب و یا فرصت طلب رژیم هم هست. همان‌ها که قرار است روز ۱۲ اسفند پای صندوق‌های رای حاضر شوند و جلو دوربین‌های تلویزیون ژست بگیرند و قربان صدقه رهبر برونند. امروز همین‌ها از دیدن شکاف و تزلزل در هیئت حاکمه به هراس افتاده اند و نیاز دارند کسی به آن‌ها قوت قلب بدهد. خامنه‌ای می‌داند که وقایع خاورمیانه و شمال آفریقا، به ویژه تحولات سوریه و استیصال رژیم بشار اسد در برابر مردم معترض، چماق‌داران و فدائیان‌شان را از آینده بیمناک کرده است. می‌داند فحش‌هایی که در کوچه و خیابان نثار سران جمهوری اسلامی می‌شود، خنده‌های تمسخر جوانان در برابر قلدری‌های نیروی انتظامی، بدحجابی و نافرمانی دختران در برابر قوانین حکومتی و احکام شرعی، و اخبار اعتراض و اعتصاب و مقاومت روزمره کارگران، امان طرفدارانش را بریده است.

اما اکثریت جامعه در حال و هوایی دیگر به سر می‌برند. تشدید بهره‌کشی و فقر و فلاکت و تحقیر و سرکوب، مردم را جان به لب کرده است. بی ثمری سال‌ها دل بستن به اصلاح طلبان حکومتی، خیلی‌ها را از بازی فریبکارانه انتخابات

ادامه در صفحه بعد

انتخاباتی که برای هیچکس هیچ اهمیتی ندارد

سخن روز



«انتخابات به حول قوه الهی پر شور و دشمن شکن خواهد بود.» این را رهبر رژیم چند پاره و شکن شکن اسلامی می‌گوید؛ رژیمی که یک زلزله سیاسی بزرگ در درونش اتفاق افتاده و به کنار زدن و سرکوب گروهی از مقامات تراز اول قدیمی‌اش انجامیده است. خامنه‌ای زمانی چنین رجز خوانی می‌کند که زیر پایش از همیشه بیشتر سست شده و انتقاد علنی و همدار هم‌راهان سابق به ولی فقیه کم کم دارد مد روز می‌شود. رقابتش با دار و دسته احمدی نژاد و رحیم مشایی از مدت‌ها پیش علنی شده است و همگان می‌دانند که این رشته سر دراز دارد. اگر او از پر شور و دشمن شکن بودن انتخابات نهمین دوره مجلس شورای اسلامی می‌گوید نشانه توهم و خوشخیالی او نیست. بلکه از همین حالا دارد به دستگاه عریض و طویل تبلیغاتی ائمه جمعه، شبکه رسانه‌های دروغ پرداز و نهادهای توزیع پول و ساندیس

انتخاباتی که....

در جمهوری اسلامی رویگردان کرده است. سر مردم در تجربه تلخ خرداد ۸۸ محکم به سنگ خورده و توهم نسبت به بازی انتخابات البته تحت این حاکمیت فاشیستی-نظامی-مافیایی به میزان زیادی فرو ریخته است. حتی بخشی از تهیدستان ناآگاه و متعصب مذهبی هم که برای رسیدن به «عدالت و رفاه» دنبال دروغ‌های احمدی نژاد افتاده بودند زیر فشار تورم و گرانی دچار تردید و پشیمانی شده‌اند. معمولا وقتی که مردم از رهبری یک حزب انقلابی و دسترسی به آگاهی طبقاتی محرومند ساده به دام فریب انتخاباتی می‌افتند. فکر می‌کنند چاره ای جز انتخاب از بین «بد و بدتر» نیست. اما این روزها کم نیستند کسانی که می‌گویند «بد و بدتر» کدام است؟! یک علت مهم‌اش اینست که دار و دسته‌های حاکم به راحتی نمی‌توانند تنور انتخابات را گرم کنند. شاید اینکه قوه قضاییه تصمیم گرفته نمایش «دادگاه اختلاس ۳۰۰۰ میلیارد تومانی» را بالاخره برگزار کند تلاشی باشد برای گرم کردن فضای سیاسی جامعه در آستانه انتخابات بی‌رونق، تدبیری باشد برای امیدوار کردن کسانی که حاضرند گول این بازی‌ها را بخورند و راه حل فساد را در درون نظام فاسد جست و جو کنند. اما امروز جمهوری اسلامی حتی در به کارگیری چنین ترفندهایی نیز با محدودیت روبروست. نمی‌توانند مساله را بیش از حد داغ کنند چون می‌تواند به آتش دعوای درونی شان دامن بزند و این یک ریسک بزرگ است. پس تلاش می‌کنند که حداقل دوره انتخابات را با حفظ سازش و آرامش درونی بگذرانند. صدا و سیما که برای مدتی کمتر شخص احمدی نژاد را مطرح می‌کرد حالا دوباره برایش تبلیغ مثبت می‌کند. در چنین اوضاعی مردم بیشتر حس می‌کنند که «جبهه متحد اصول گرایان»، «جبهه پایداری»، «جبهه بصیرت و بیداری» و حتی امثال مطهری که مایلند «صدای ملت» جلوه کنند، سر و ته یک کرباسند و همگی بدترند! البته این بار هم مثل همیشه کسانی پیدا می‌شوند که دم آخر از روی ترس و به بهانه احتیاج به مهر انتخابات در شناسنامه برای استخدام در ادارات، پذیرش در دانشگاه و یا از دست ندادن شغل کنونی، با شرمندگی راهی حوزه رای گیری شوند. اما این ترس و فرصت طلبی را نمی‌توان شاخص رفتار عمومی مردم در انتخابات امسال دانست.

انتخابات نهمین دوره مجلس شورای اسلامی از نظر اصلاح طلبان حکومتی و طیف سبز هم جای مناسبی برای حضور و فعالیت نیست. در طول حیات نکبت

بار جمهوری اسلامی این اولین بار است که این گروه از مرتجعان که سابقا حاکم بودند و حالا مغضوب و در حاشیه، خیمه شب بازی انتخابات را به زبان بی زبانی تحریم می‌کنند. این‌ها همان کسانی هستند که سالیان سال ذهن مردم را به سمت شمارش تعداد نمایندگان راست و چپ و میانه در این نظام ضد مردمی سوق دادند. کاری کرده بودند که نگاه مردم بر سر هر موضوع مهم اقتصادی و سیاسی و اجتماعی (از معضل بیکاری و حداقل دستمزد گرفته تا آزادی‌های سیاسی و مدنی و حقوق زنان و...) به دهان این یا آن نماینده، این یا آن فراکسیون در مجلس باشد تا مگر گرهی از گره‌هایشان باز شود. نظریه پردازان‌شان این فکر را به مغز مردم فرو می‌کردند که ساختن روابط نوین اجتماعی و ایجاد ساختارهای سیاسی جایگزینی که بیان حاکمیت مستقیم و فراگیر و نهادین توده‌ها باشد خواب و خیال است و ناممکن. می‌گفتند که بهترین یا تنها راه ممکن، گردن گذاشتن به همین انتخابات‌ها و نظام نمایندگی پارلمانی است. (یعنی نظامی که در واقع انفعال و کنار کشیدن و تبعیت روزمره رای دهندگان از قیم‌های «منتخب» را نهادینه می‌کند).

بی‌رغبتی امروز امثال خاتمی و «شورای راه سبز امید» و «مشارکت» و «مجاهدین انقلاب اسلامی» به انتخابات را صرفا نمی‌توان ناشی از تهدیدها و مواضع سفت و سخت شورای نگهبان و فرماندهان سپاه و بسیج و ائمه جمعه علیه «شرکت فتنه گران» در انتخابات دانست. اینکه از قبل می‌دانستند رد صلاحیت خواهند شد بنابراین نخواستند سنگ روی یخ شوند یک طرف قضیه است. اما این تحریم تلویحی یک علت مهم‌تر دارد. اصلاح طلبان با دقت تحولات بین المللی و جهت گیری دولت‌های غربی و مشخصا آمریکا در قبال ایران را دنبال می‌کنند. آن‌ها فکر می‌کنند که شانس بازگشت‌شان به قدرت سیاسی نه با اعلام مشارکت در انتخابات بلکه با فاصله گرفتن از حاکمان کنونی و هم جهت شدن با فشارهای سیاسی بین المللی بالا خواهد رفت. اینکه با تشدید فشارها بر جمهوری اسلامی و تهدید به مداخله خارجی (حتی در سطح نظامی)، چه تغییری در صف آرای هیئت حاکمه ایران ایجاد شود و هر یک از اصلاح طلبان تحت چنان شرایطی چگونه چرتکه بیندازد و چه سمت و سویی را برگزیند موضوع دیگری است. در حال حاضر گرایش عمومی اصلاح طلبان و طیف سبز حفظ فاصله از باندهایی است که قدرت سیاسی را به شکل انحصاری قبضه کرده اند.

انتخابات این دوره برای هیچکس هیچ اهمیتی ندارد و این شامل باندهای رقیب در راس هیئت حاکمه کنونی هم هست! علت اصلی‌اش اینست که هیچکس از این باندها در دستگاه بوروکراتیک دولتی و نیروهای امنیتی و نظامی از قدرت برتر و بلامنازع برخوردار نیست که بتواند کار را یکسره کند و روابط قدرت را از نو تنظیم کند. چنین تناسب قوایی از جمله باعث می‌شود که هیچکس از باندهای حاکم نتواند مجلس را به قبضه خود در بیاورد. و صف آرای‌های مجلس آینده هر شکلی هم که به خود بگیرد بی ثبات خواهد بود و نمی‌توان آن را انعکاس پایدار وزن هر جناح در سیاست گذاری کشور به حساب آورد. در شرایط بحران افراد مرتبا جا عوض می‌کنند و از پشت به جناح خود خنجر می‌زنند. و البته باید به این واقعیت اساسی تاکید کرد که جناح‌های حاکم منافع خود را اساسا نه با تصویب مصوبه و جهت دادن به قوانین بلکه با اتکاء به قدرت نظامی و امنیتی و مالی در جنگ و جدال‌های مافیایی، و با ارتباطات موثر و تعیین کننده ای که با نیروهای نظام جهانی سرمایه‌داری دارند، به پیش می‌برند. این‌ها اگر چه برای گرفتن مهر مجلس آینده در دست خود تلاش می‌کنند اما خوب می‌دانند که منافع و سرنوشت رقابت‌شان اساسا در جایی دیگر و با اتکاء به اهرم‌هایی دیگر تعیین می‌شود.

اما از کل این اوضاع و واقعیاتی که برشمردیم چه نتیجه‌ای باید گرفت؟ آیا فکر می‌کنیم که باید بی اعتنا و بی هیچ رهنمود و دعوتی از کنار این روزها گذشت؟ آیا صحنه سیاست ایران در روزهای آغازین اسفند ماه ۹۰ صرفا باید با اظهار وجودهای کاندیداهای مرتجع و هوچی گری‌های صدا و سیما پر شود؟ **چرا کارگران، جوانان و زنانی که تیغ فقر و گرانی و بیکاری و بی حقوقی را بر گردن خود احساس می‌کنند، چرا همان‌ها که امروز در هر فرصتی گوشه ای جمع می‌شوند و فریاد اعتراض به این وضع نابسامان سر می‌دهند، دقیقا روزهای قبل از انتخابات را برای بلندتر کردن صدای خود انتخاب نکنند؟ چرا شعارهای مناسب و شماری از مطالبات روز یا خواسته‌های اساسی خود را با توجه به شرایط مشخص شهر و محیط خود مطرح نکنند؟ چرا به هم سرنوشتان خود در سراسر ایران نشان ندهند که جریان‌ی دیگر در بطن جامعه جاری است؟**

جرقه‌های مقاومت و اعتراض از پایین در روزهایی که فضای موجود خواه ناخواه واقعی یا مصنوعی متشنج و پر تنش می‌شود، می‌تواند پر فروغ تر خودنمایی کند. ■

تحریم‌ها...

سرکوب و اختناق داخلی به بهانه «شرایط ویژه جنگی» و یا بارش بمب‌های ویرانگر آمریکا و اسرائیل در گوشه و کنار کشور نیست. گلوله‌های اقتصادی پیشاپیش به سوی مردم پرتاب شده اند. نتایج ویرانگر «هدفمند سازی پارانه‌ها» دست در دست تحریم‌های بین‌المللی به سر و روی اکثریت فقیر جامعه می‌بارند. تشدید این سیاست‌ها به واقع می‌تواند جان تعداد زیادی را به خطر بیندازد می‌خواهد جنگ بشود یا نشود.

احمدی نژاد و خامنه‌ای اما می‌گویند مشکلی نیست! کدام بحران؟! شاید امیدشان را به حمایت روسیه و چین بسته‌اند. اما سیاست و رفتار این دو کشور را منافع کلان سیاسی و اقتصادی و استراتژیک‌شان تعیین می‌کند. این‌ها به خاطر نفوذ سیاسی و اقتصادی در جمهوری اسلامی با سیاست تحریم مخالفت‌هایی دارند. روسیه نمی‌خواهد که آمریکا در ایران به موقعیتی ممتاز و ویژه دست یابد و سناریویی شبیه به عراق و افغانستان در مرزهای جنوبی‌اش تکرار شود. در عین حال، از وجود تنش در منطقه سود هم می‌برد. اگر شرایط پیشا-جنگی برقرار باشد (اما جنگ در نگیرد) به نفع روسیه است. چون می‌تواند نفت و گاز خود را به اروپا گرانتر بفروشد و برای این کالاهای استراتژیک مشتریان بیشتری پیدا کند. چین هم داستان خود را دارد. در حال حاضر، ایران نفت خود را به قیمت ارزان در اختیار چین می‌گذارد و مجبور است پول نفت را به شکل کالاهای زیر استاندارد و کم عمر چینی دریافت کند (تربیلی‌های معیوب و داروهای بی‌هوشی و آنتی بیوتیک نامرغوب چینی کم قربانی نگرفته است). با وجود این، چین تحت فشار آمریکا میزان نفت وارداتی از ایران را کاهش داده است و به نظر می‌آید حاضر نیست منافع عظیم و ارتباط تنگاتنگش با اقتصاد آمریکا را فدای بازار ۷۰ میلیونی ایران کند.

تأثیرات فلج کننده تحریم

تا اینجای کار، تحریم‌ها مشکلات مهمی برای اقتصاد ایران به بار آورده است. سرمایه گذاری کشورهای غربی در بخش نفت و گاز ایران به حال تعلیق درآمده است. فن آوری و شیوه‌های حفاری و استخراجی که در ایران به کار می‌شود به میزان قابل توجهی از سطح استانداردهای جهانی عقب افتاده و کهنه شده است. درست است که چین با ایران قرارداد نفتی بزرگی بسته اما خود چین نیز در زمینه فن آوری و برخی تجهیزات از غرب عقب تر است. به علاوه، ناتوانی در زمینه پالایش نفت و فراوری مشتقات نفتی باعث شده که دولت در زمینه تامین بنزین مورد نیاز

برای مصارف داخلی به مانع برخورد کند و معجون ناخالص و مسموم کننده‌ای را به نام بنزین در جایگاه‌ها عرضه کند.

هم زمان، شرکت‌های بزرگ ابزارسازی غرب از فروش ابزارهای صنعتی و قطعات یدکی به ایران خودداری می‌کنند. گشایش اعتبار در غرب برای صنعتگران ایران بسیار محدود شده است. این باعث مشکلاتی در تامین برخی مواد اولیه ضروری برای ادامه کار صنایع ایران شده است. احتکار باقیمانده اینگونه مواد در بازار داخلی، قیمت‌ها را به شدت بالا برده است. این مسئله تعدادی از کارخانه‌ها را به حال تعطیل در آورده. در این شرایط، سرمایه‌های بزرگ انحصاری متعلق به باند‌های حکومتی و سپاه پاسداران با دور زدن کشورهای تحریم کننده، سعی می‌کنند اجناسی را با هزینه‌های چند برابر و کیفیت نازل وارد بازار کنند. کارگاه‌های کوچک در شهرک‌های صنعتی توان رقابت با محصولات چینی را ندارند. هزاران کارگر بیکار شده‌اند یا ماه‌هاست که مزدی دریافت نکرده‌اند. بیکاری وسیع، بی ارزش شدن پول ملی، تورم بالا و فقیرتر شدن تعداد زیادی از اهالی زندگی تیره و تار و بی ثباتی را برای اکثریت مردم ترسیم می‌کند.

یک راز آشکار

رژیم اسلامی ادعا می‌کند که تحریم‌ها باعث استقلال و شکوفایی اقتصاد ایران است. اما تأثیرات ویرانگر تحریم‌ها بر زندگی مردم نشان از واقعیتی دیگر دارد. نشان می‌دهد که ساختار اقتصاد ایران تا مغز استخوان وابسته به نظام جهانی سرمایه‌داری است. در تقسیم کار بین المللی نقش معینی به اقتصاد نفتی (و تا حدودی گاز) ایران سپرده شده و بخش‌های دیگر از صنعت و کشاورزی گرفته تا خدمات تحت تأثیر مستقیم درآمدهای نفتی و نوسانات قیمت در بازار جهانی نفت قرار دارند. فن آوری پیشرفته جز در مواردی که ملاحظاتی استراتژیک و سیاست خارجی امپریالیست‌ها اجازه دهد به اقتصاد ایران (از جمله صنایع نظامی) وارد نمی‌شود. این اقتصادی وابسته به سرمایه و بازار و کالاهای بین المللی است و طبیعتاً تنگ شدن شریان‌های ارتباطی باعث تشنج و بحران می‌شود. جمهوری اسلامی منافع سرمایه‌های بزرگ دولتی و مختلط را نمایندگی می‌کند و ایدئولوژی و راهنمای عمل آن کسب حداکثر سود است. وقتی که تحریم‌ها اتفاق می‌افتد یا تشدید می‌شود طبقه حاکمه برخلاف ادعاهای «استقلال طلبانه» اش، راه وابستگی بیشتر، حراج بیشتر ثروت‌های کشور، امتیاز دادن به قدرت‌های جهانی و معامله گران و بازارهای «دوست» را دنبال می‌کند. ■

هیوا کمالی

زن در نگاه فاشیسم



موج جدیدی از همایش و نشست و اظهار نظر در مورد مسأله زن از طرف حکومتی‌ها براه افتاده است. از همایش «زنان برگزیده ادیان آسمانی» با تم مرکزی اهمیت خانواده گرفته تا برگزاری «یادواره ازدواج محمد و خدیجه» و شوهای بی مایه تلویزیونی. محور اصلی موج کنونی حمله به فمینیسم،

تاکید بر نقش زن در جامعه به عنوان مادر - همسر در چارچوب شریعت و قوانین «الهی» و متکی بر آیات و تفاسیر قرآنی است. سردهسته این موج ارتجاعی شخص خامنه‌ای است و به دنبال او بادمجان دور قاب چین‌های زن ستیز که در صفوف شان هم خشک مغزان اهل حوزه دیده می‌شود و هم زنان به اصطلاح پژوهشگر. حجت الاسلام جعفری می‌گوید: «فمینیسم اصلی‌ترین رکن اسلام‌ستیزی در جوامع است و ریشه‌های فمینیسم را باید در دوران قبل از اسلام جستجو کنیم...». جمیله علم الهدی، دانشیار «دانشگاه شهید بهشتی» و پژوهشگر حوزه زنان از دیدگاه اسلامی، می‌گوید: «سیاست گذاری‌ها در حوزه آموزش زنان باید بر پذیرش «تفاوت‌های فطری و جنسیتی» آنها استوار باشد».

در نشست که همین دی ماه برگزار شد و عنوان «نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع زن و خانواده» بر خود داشت، خامنه‌ای در این باره اظهاراتی کرد. پشتوانه سخنان او شرکت زنان در انقلاب ۵۷ و جنگ ۸ ساله ایران و عراق بود. از دیدگاه او زن ایده آل یعنی: «... مادر یک، دوه، سه شهید. یعنی: همسر صبور شهید. موجودی فداکار که پس از کشته شدن همسرش به عقد جانباز ناقص معیوب بد اخلاق در می‌آید و از او پذیرایی می‌کند. زن یعنی: شوهرداری که شوهرداری خیلی سخت است. با توغعاتشان، با انتظاراتشان، با بد اخلاقی‌هایشان، با صدای کلفتشان، با قد بلندترشان، خوب، زنی بتواند با این شرائط، محیط خانه را گرم و گیرا و صمیمی و... قرار بدهد، خیلی هنر بزرگی است؛ این واقعاً جهاد است... زن یعنی: نقش همسری... این نقش همسری را نباید دست کم گرفت. ما اگر می‌خواهیم این مرد در داخل جامعه یک موجود مفیدی باشد، باید این زن در داخل خانه همسر خوبی باشد؛ والا نمیشود...» (از متن سخنان خامنه‌ای)

این اظهارات را مقایسه کنیم با ایدئولوژی و فرهنگ ضد زن در نظام‌های فاشیستی. از نظر فاشیست‌ها در آلمان هیتلری زن یعنی: همسر و حامی شوهر. یعنی مادری که نژاد برتر می‌زاید. هیتلر اعلام کرده بود که در دولت او «همسر - مادر ارزشمندترین شهروند است» و این دولت «تقسیم کار جنسیتی صحیح و طبیعی» را برقرار خواهد کرد. منظور از این تقسیم کار چیزی است که به سه «ک» هیتلر معروف شد. سه «ک» اشاره داشت به جایگاه زنان در نظم فاشیستی که با «بچه، آشپزخانه، کلیسا» معنا می‌شد. (این سه کلمه در زبان آلمانی با حرف «ک» شروع می‌شوند). در نظام هیتلری زنان به خاطر ایفای نقش همسری و مادری بطور گسترده از مشاغل خود اخراج شدند. قضاوت و وکلای زن از کار برکنار شدند. (اتفاقی که پس از به قدرت رسیدن بنیادگرایان اسلامی در ایران وسیعاً رخ داد). در تبلیغات رایش سوم (دولت هیتلر) وظیفه زنان در برابر ملت، ایفای نقش مادری-همسری بود. هیتلر عیناً مانند خامنه‌ای زنان را به خاطر پاسداری از ارزش‌های خانواده می‌ستود. چرا که به عقیده فاشیست‌ها خانواده «هسته اصلی» ملتی بود که قرار بود برتر از همه باشد. در خانواده آرمانی فاشیست‌ها «مردان، سلحشورانی بودند که از میهن و ملت در برابر تهدید بیرونی دفاع

می‌کردند، زنان سلحشوران رزمگاه زایمان، در بنای آلمان بودند»*

ایدئولوژی ضد زن جمهوری اسلامی و رهبر آن یک جهان بینی فاشیستی تمام عیار است. بر اساس این ایدئولوژی خود «خدا» تکلیف را معلوم کرده و در قرآن گفته: «یا ایها الذین آمنوا» و نه «یا ایها الذین آمن». یعنی صیغهٔ اِمنُوا، صیغهٔ مردانه است، نه صیغهٔ زنانه...» (از اظهارات خامنه‌ای). این ایدئولوژی بر آنست که زن طبق آئین «خدا» موجودی است آفریده شده برای وظایفی تعریف شده، محدود و در خدمت مرد. این دیدگاه، دیدگاهی ضدانسانی است که با هیچ سرمه‌ای چشمانش بینا و زیبا نمی‌شود. آیا وقتی خامنه‌ای زنان جامعه ما را به سازش و بردگی در برابر شوهران «بد اخلاق و صدا کلفت و قد بلند» دعوت میکند، زنی هست که حالش از این اظهارات به هم نخورد؟ نتیجهٔ «قد بلندی و صدا کلفتی» شوهر را زنان به قیمت بسیار گزافی می‌پردازند و رهبر تبهکار جمهوری اسلامی مشوق آنست. رنگ و لعاب‌های رمانتیک و شاعرانه‌ای که هیتلر و خامنه‌ای به ایدئولوژی سخیف خود زدند و می‌زنند (اظهاراتی مانند شکوه مادری و همسری/فداکاری و تعهد همسر شهید و جانباز و...) فقط خشم زنان را برمی‌انگیزد و اراده آنان را برای پایان دادن به نظامی که زن ستیزی و بی حرمتی به زنان یک ستون اصلی آنست، بیشتر می‌کند.

جمهوری اسلامی بدون زن ستیزی وجود نخواهد داشت. از همان فردای روزی که اسلامی‌ها به رهبری خمینی به قدرت رسیدند و با یاری امپریالیست‌ها تلاش مردم برای رهایی را دزدیدند و حکومت اسلامی را بنا گذاشتند، زن ستیزی را نهادینه کردند. وقتی دین را در دولت ادغام کردند، در مرکز آن قوانین ضد زن که بیش از همه در قانون حجاب اجباری منعکس شد را به جامعه تحمیل کردند. اما چیزی را که کاشتند درو نکردند. زنان را حلقهٔ ضعیف فرض می‌کردند اما برعکس شد. زیر پوست این جامعه و در هولناک ترین دوران، مقاومت و مبارزه جریان داشت. زنان مبارز به هر صورتی ۸ مارس‌های خود را برگزار کردند. به مقابله و تعرض در برابر گشت‌های ارشاد و عفاف دست زدند. در برابر همسران «بد اخلاق و صدا کلفت و قد بلند» نافرمانی کردند و آمار طلاق را به بالاترین حد رساندند. در خیزش‌های مردمی سال ۸۸ گسترده شرکت کردند و جسورانه در صفوف اول مبارزه جای گرفتند. واژهٔ فمینیسم برای نخستین بار وارد ادبیات و زبان مردمی شد و در توضیح و تشریح آن صدها نوشتار و گفتار و ترجمه علیرغم سانسور نظام اسلامی از پرزهای جامعه بیرون آمد. کار به جایی رسید که مردسالاران نیز به تعبیر خود «فمینیست» شدند و برای عقب نماندن از قافله در ضرورت انسان قلمداد کردن زنان قلم به دست گرفتند. گرچه بسیاری از آنان در همان زمان مشمول عنایات حکومت اسلامی بوده و بیشترین استفاده را از قوانین ضد زن جمهوری اسلامی می‌بردند.

به هر رو، مسألهٔ زنان و وجود جنبش زنان که به رغم سرکوب و بگبر و ببند و افت و خیزهای جنبشی ماندگار، جاری و خاموشی ناپذیر است، همواره خاری در چشم جمهوری اسلامی است و خطری بالفعل برای این ساختار ارتجاعی و ایدئولوژی ضد بشری آن. تلاش‌های دوره به دورهٔ مقامات حکومتی (منجمله این موج جدیدی که به راه انداخته اند) تقلاهایی است مذبحانه برای عایق بندی درزهایی در سطح و عمق جامعه که بیشترین ظرفیت را برای نابود کردن این نظام ضد زن دارد. ■

رویا توانا

* از کتاب «زنان بر صلیب شکسته. موقعیت زنان در آلمان هیتلری» - کیت هیستلر، رمضان علی روح الهی - انتشارات روشنگران و مطالعات زنان

بالاخره

بعد از نزدیک به ده سال ابراز نگرانی جراحان و شکایت قضایی زنانی که به خاطر نشت سیلیکون در بدنشان دچار عارضه شده بودند، در آبان ماه امسال شرکت فرانسوی «پلی ایمپلنت پروتز» (پیپ PIP) تعطیل شد و ژان کلود ماس رئیس این شرکت به اتهام کلاهبرداری تحت پیگرد قانونی قرار گرفت. با ادامه تحقیقات، «لطمه جسمی» نیز به اتهاماتش اضافه شد.

شرکت پیپ، سومین تولید کننده پروتز پستان در جهان بود. این شرکت برای کاهش هزینه تولید از سیلیکون های نوع صنعتی در پروتزهایش استفاده می کرد. طول عمر تخمینی پروتز بستگی به نوع آن بین ۳ تا ۱۰ سال است (هر چند برخی پروتزها چند ده سال نیز عمر کرده اند). پاره شدن پروتز پستان و حرکت سیلیکون در بدن حامل، یکی از ضایعات معمول این عمل است. ولی سیلیکون های صنعتی که ترکیبی از افزودنی های نفتی و مواد مورد استفاده در لوله های لاستیکی است، بر خلاف سیلیکون های مخصوص پروتز پستان، پیوستگی درونی را ندارد و در صورت پاره شدن جدار پروتز به شکل سیال به درون بافت های بدن نشت می کند و استخراج کامل آن تقریباً غیر ممکن است. بعداً معلوم شد «پیپ» برای صرفه جویی، استفاده از روکش های حفاظتی داخلی پروتزها را نیز کنار گذاشته بود. در نتیجه ژلاتین صنعتی (و روغن نفتی) حتی بدون پاره شدن جدار نیز ممکن است به بافت های پستان زنان نشت کند.

ژان کلود ماس که فعلاً به قید ضمانت آزاد شده، بدون هیچگونه ابراز پشیمانی می گوید که از سیلیکون های صنعتی در پروتزهایش استفاده کرده است. او زنانی را که تا به حال از او شکایت و تقاضای خسارت کرده اند، یک مشت بی عقل پول پرست خوانده است.

مشکلات استفاده از پروتز پستان مدت هاست که مورد بحث است. علاوه بر خطراتی که در تمام جراحی ها وجود دارد (از جمله عکس العمل به بیهوشی، خونریزی، التهاب و عفونت و...) مشکلاتی نظیر درد و التهاب در ناحیه پستان و قفسه سینه، آهکی شدن بافت ها، تغییر شکل دیواره سینه، چین خوردگی و زخم، از دست دادن احساس در ناحیه پستان به کرات در حاملین دیده شده است. اغلب زنان مجبورند برای بار دوم و حتی سوم خود را به دست چاقو بدهند چرا که پروتزها حرکت می کنند و یا پاره می شوند. و هر چند ارتباط پروتزها با سرطان اثبات نشده، ولی وجود پروتز تشخیص سرطان پستان را دشوار می کند. به علاوه در مورد «پیپ» این احتمال نیز می رود که نشت سیلیکون غیر استاندارد منجر به عکس العمل مکانیسم های دفاعی بدن شده و به نوعی جنگ داخلی در بدن بیانجامد که نتیجه اش ضعف شدید، فرسودگی و درد و آسیب دیدگی مفاصل، پوست، بافت های متصل کننده و ارگان های داخلی است.

واقعیت این است که وسعت و درجه خطرات احتمالی ناشی از وجود این ژلاتین صنعتی در بدن زنان ناشناخته است. و اصولاً نهادهای دولتی بهداشت اغلب کشورها به مسائل مربوط به آن چه «جراحی زیبایی» خوانده می شود کم توجهند.

شرکت «پیپ»، کمی بعد از این که پروانه کارش در سال ۱۹۹۱ تأیید شد، سیلیکون های صنعتی را جایگزین سیلیکون های معمول کرد. به این ترتیب در هر صد هزار پروتز ۱/۲۵ میلیون دلار بیشتر از قبل سود می برد. (وکیل ژان کلود ماس به رویترز گفته بود «شاید خجالت آور باشد. ولی چه انتظاری دارید؟ در یک دنیای سرمایه داری زندگی می کنیم.») مدت ها طول کشید تا دولت ها به شکایات زنان ترتیب اثر داده و به طور جدی به مسئله بپردازند. بعد از این که شایعات در فروش پیپ تأثیر گذاشت، پروتزها از طریق شرکت هلندی «روفیل» تحت نام جدید (ام-ایمپلنت) در آمریکا و اروپای شرقی که پروتزهای پیپ در آن ها ممنوع شده بود فروخته می شد.

خشونت زیر پوست



که دولت بدون قید و شرط خرج بیرون آوردن این پروتزها را تقبل کرده، سایر کشورها مسئله را اساساً به «معرفت» و «تشخیص» کلینیک های اغلب خصوصی و سودمحور محول کرده اند که نتیجه اش انداختن خرج به دوش بیماران است. قیمت بیرون آوردن پروتز دو تا سه برابر قیمت گذاشتن آن است. هر چند که به قول یک جراح فرانسوی «قضیه با بیرون آوردن ایمپلنت ها تمام نمی شوند... عواقب [نشت] برایمان ناروشن است».

دلیل اصلی «ناروشنی» عواقب این سیلیکون ها این است که نهادهای رسمی بهداشت اغلب کشورها، در زمینه «جراحی زیبایی» کنترل لازم و معمول در سایر رشته ها را اعمال نمی کنند. وقت و دقت لازم برای آزمایش مواد مورد استفاده در این جراحی ها صرف نمی شود. کنترل بیماران بعد از عمل تقریباً هیچ است، شامل بیمه های درمانی نمی شوند و معمولاً به شکایاتشان هم ترتیب اثر داده نمی شود. کلینیک ها هم اغلب حاضر نیستند خرج معاینات بعد از عمل بیماران را تقبل کنند.

برخورد مقامات دولتی با مشکلات زنان حامل پروتز به طور کلی تحقیرآمیز است و تلویحا حامل این پیام که «هرکس خربزه می خورد پای لرزش هم می نشیند!» و کاملاً فراموش می شود که این جا هم مانند اغلب عرصه های زندگی در جامعه مردسالار، خربزه را کسان دیگری می خورند و زنان پای لرزش می نشینند.

صنعت پروتز پستان، فقط در انگلستان سالانه ۱۵۰ میلیون دلار در آمد دارد و سالانه بین ۲۰ تا ۲۵ هزار زن تحت این عمل قرار می گیرند. در ونزوئلا سالانه ۳۵ تا ۴۰ هزار زن تحت عمل بزرگ کردن پستان قرار می گیرند. و در سال ۲۰۰۵، ۲/۱ میلیون عمل جراحی پلاستیک در آمریکا انجام شد. هر چند بحران اقتصادی کنونی بر نرخ رشد جراحی پلاستیک تأثیر منفی گذاشته ولی کماکان کسب و کاری پرسود و رو به رشد محسوب می شود.

به جز درصد کوچکی از عمل های پروتز پستان که به دلیل از ریخت افتادگی و به ویژه عمل سرطان پستان است، متقاضیان این عمل عمدتاً زنانی هستند که می خواهند اندازه پستان خود را بزرگ کنند (و مردانی که خواهان تغییر جنسیت هستند). یکی از تبلیغات متداول این است که زنان با بزرگتر شدن پستانشان اعتماد به نفس پیدا می کنند. نه کسی در مورد خطرات مستقیم و جانبی این عمل هشدار می دهد و نه کسی سوال می کند که چرا نیمی از جامعه بشری در قرن ۲۱ باید اعتماد به نفسش را از حجم یکی از اعضا بدنش بگیرد؟

زنان از سنین پائین می آموزند که باید وقت و انرژی بسیار و البته پول زیادی خرج کنند تا به ایده آل هایی زیبایی دست یابند. این ایده آل های زیبایی هم که بر اساس الگوهای غلو آمیز و غیر طبیعی نظیر عروسک های باری (و عکس های فتوشاپی مجلات و...) نهادینه می شود برای اکثریت عظیم زنان غیرقابل دسترس است. ولی فشارهای همه جانبه برای تطبیق با این الگو چنان قدرتمند است و انحراف از آن با چنان تحقیر و عداوتی روبرو می شود که اگر زنان خود را به این الگو نزدیک نبینند اعتماد به نفس خود را از دست می دهند. در جامعه مردسالار، ارزش زنان و دختران از ارزش انسان های مذکر کمتر است. و به قول «شیلوا جفریز» فمینیست، بدن زنان باید به اشکال مختلف دستکاری و تزئین شود تا معلوم باشد که اعضای طبقه ای فرودستند که وجودشان با لذت دادن به مردان تعریف می شود.

با پخش گسترده و تهاجمی پورنوگرافی درسال های اخیر معیارهای پورنو هرچه بیشتر به «سلیقه عامه» تسری می یابد و بیش از پیش از زنان انتظار می رود که خود را با این معیارها وفق دهند. طبق تحقیقی در انگلستان، دختر بچه ها از هفت سالگی به فکر رژیم گرفتن هستند. در ونزوئلا «پستان جدید» به عنوان کادوی تولد پانزده سالگی (که در این کشور سن زن شدن محسوب می شود) متداول شده است. در آمریکا دختران جوان در ۱۶ سالگی این «هدیه» را می گیرند. آیا چنین هدیه هایی برای کشتن اعتماد به نفس یک زن جوان و تبدیلیش به ابزار لذت جنسی کافی نیست؟

بسیاری، که از آن جمله اند دست اندرکاران صنعت «زیبایی»، عمل بزرگ سازی پستان را «انتخاب» زنان قلمداد می کنند. عملی که هر چند جرح و خون و درد و عواقب ناهنجار به همراه دارد، ظاهراً نتیجه «آزادی انتخاب» است و مثلاً با حجاب اجباری و «ختنه» زنان (که نوعی از ناقص سازی جنسی زنان است) فرق دارد. ولی فشارهایی که به زنان و دختران (از بدو تولد) برای تثبیت نقششان در جامعه مردسالار وارد می شود جایی برای انتخاب آزاد باقی نمی گذارد. این به ظاهر انتخاب ها نشان درونی شدن روابط اجتماعی حاکم در زنان است و تنها تغییر ریشه ای این روابط است که زنان را از اشکال مختلف ناقص سازی می رهاوند. ■

تاریخ از زبان تاریخدانان مردم

یکی از کتاب‌های جدیدی که امسال به بازار نشر ایران آمده «تاریخ آمریکا» به قلم هاوارد زین و ترجمه مانی صالحی علامه است که «کتاب آمه» آن را منتشر کرده است. هر چند این کتاب برای خواننده فارسی زبان جدید است اما اصل انگلیسی آن در سال ۱۹۸۰ منتشر شده است. بعدها نویسندگان بخش‌های دیگری را به کتاب اضافه کرده که وقایع تا سال ۲۰۰۱ را در برمی‌گیرد.

نام کتاب در اصل «تاریخ مردم ایالات متحده» است و نه «تاریخ آمریکا». اما چرا؟ می‌گویند به ساز و کارهای سانسور در جمهوری اسلامی ربط دارد. حکومت از یک سو تمایل دارد هر اثری که به نوعی افشاگری از نظام سیاسی آمریکا داشته باشد به چاپ برسد و از سوی دیگر خودش کلا با کلمه «مردم» مشکل دارد. کلمه مردم که (به قول انقلابی‌جانباخته سعید سلطانپور) فقط چهار حرف است، موجب ترس این‌هاست. پس گاهی اوقات کافی است این چهار حرف را حذف کنی تا مجوز انتشار به دست آید.

با این مقدمه می‌رسیم به معرفی کتاب: از همان سطور اول خواننده می‌خکوب می‌شود. کتاب از زمانی شروع می‌کند که استعمارگران اروپایی، به بخشی از کره زمین که بعدها آنرا قاره آمریکا نامیدند دست یافتند. یعنی اواخر قرن ۱۵ میلادی:

«مردان و زنان قبیله آراواک برهنه، آفتاب سوخته و کاملاً حیرت زده از روستاهایشان به سوی سواحل جزیره شتافتند... تا از نزدیک آن قایق بزرگ را تماشا کنند. هنگامی که کریستف کلمب و ملوانانش که شمشیر در دست گرفته و به زبان عجیبی سخن می‌گفتند قدم به ساحل گذاشتند، همین آراواک‌ها به پیشوازشان شتافتند و برایشان خوراک، آب و ماهی هدیه آوردند...» بعدها کریستف کلمب در گزارش خود نوشت: «...آنان با کمال میل هرچه داشتند را داد و ستم می‌کردند... با خود اسلحه حمل نمی‌کردند و اصلاً نمی‌دانستند [اسلحه] چیست...» او بعدها نوشت که: «...[من] در این جزیره عده‌ای از بومیان را به زور اسیر کردم تا قدرتم را به آنها نشان دهم...».

«آراواک‌ها» بخشی از بومیان نواحی ساحلی مکانی بودند که امروز آمریکا نامیده می‌شود. آنها در جوامع اشتراکی روستایی زندگی می‌کردند، آهن و اسب و سگ را نمی‌شناختند اما گوشواره‌های طلا بر گوش داشتند. این گوشواره‌های

زرین پیامدهای بزرگی داشت و آینده مردم این منطقه و روندهایی را که به پایه‌ریزی امپریالیسم آمریکا منجر شد تعیین کرد. برتری آهن بر طلا، باروت (که استعمارگران اروپایی به آن دست یافته بودند) در برابر نیزه‌های چوبی و سنگی بومیان، و داشتن اسب و نیروی مرعوب‌کننده سواره نظام، مسیر زندگی بومیان آمریکا را عمیقاً و در جهتی نابودکننده تغییر داد. این مردم دین و آئین یا معبد و محرابی نداشتند. خدای ناموجودی را سجده نمی‌کردند. طبیعت‌گرا بودند و باورهایی بر این مایه داشتند. اما استعمارگران به زور شمشیر و با نیرنگ خرافه مسیحیت را بر مردم تحمیل کردند.

این جزء نادر کتاب‌هایی است که تاریخ را از نقطه نظر صاحبان قدرت و نخبگان شکم سیر نمی‌نویسد بلکه از نقطه نظر محرومان، ستم‌دیدگان و مبارزان راه عدالت و انقلاب به رشته تحریر در می‌آورد. نویسنده می‌گوید که تاریخ جنگ آمریکا علیه مکزیک را نه از نقطه نظر سربازان آمریکایی که اصلاً نمی‌دانستند این جنگ برای چه به راه افتاده است بلکه باید از نقطه نظر مردم مکزیک که در نتیجه این جنگ نیمی از سرزمین شان غصب شد، نوشت. می‌گوید: «من می‌خواستم تاریخ آمریکا را از نقطه نظر زنان، سیاهان، مردم بومی (سرخ پوستان آمریکا)، مردم زحمتکش، مبارز و معترض بنویسم».

هاوارد زین از قول یک کشیش که خود در فتح مناطقی از آمریکا شرکت داشته (در فاصله سالهای ۱۴۹۲ تا ۱۵۰۸) نقل می‌کند که بیش از سه میلیون مردم ناحیه‌ای که کوبای امروزی را شکل می‌دهد در اثر جنگ، به بردگی فروخته شدن و کار در معادن طلا نابود شدند.

امروز کتب درسی مدارس آمریکا به این غارت و بردگی و مرگ اشاره‌ای نمی‌کند. گویی هیچ کشتاری در کار نبوده و روز ویژه‌ای را بعنوان روز کریستف کلمب جشن می‌گیرند. هاوارد زین موضع قابل فکری جلو می‌گذارد. می‌گوید دیگر دیر است که بخواهیم کریستف کلمب را تکفیر کنیم. اما اینکه این بیرحمی‌ها و شرارت‌ها رسمیت یافته، اسفبار است. همین پذیرفتن‌هاست که در ادامه موجب توجیه جنگ ویتنام، بمباران اتمی هیروشیما و ... می‌شود. هاوارد زین به ما آموزد که نباید در برابر هیچ شکلی از ستم، علیه هر کسی باشد

(حتا اگر مربوط به ۵۰۰ سال قبل باشد) سکوت اختیار کرده یا توجیه اش کنیم. چون این رشته سر دراز خواهد داشت و بلا نصیب نسل‌هایی بعدی نیز خواهد شد. همانطور که شد.

کتاب از مبارزه بومیان آمریکا و دست آخر شکست آنان می‌گوید و با نظام برده‌داری فصل دیگری را آغاز می‌کند. تا سال ۱۸۰۰ میلادی ده تا پانزده میلیون نفر از مردم آفریقا به عنوان برده به قاره آمریکا (شمالی و جنوبی) منتقل می‌شوند. اما اینها یک سوم جمعیتی هستند که زنده ماندند. قاره آفریقا بیش از ۵۰ میلیون از جمعیتش را در آن سالها به خاطر تجارت برده از دست داد. توصیفات تکان دهنده هاوارد زین در ذهن ما شکل می‌بندد: مردمانی در لیبریا و اینجا و آنجا قاره آفریقا زندگی می‌کنند. ناگهان در شبی خوف انگیز اوباش مستعمره‌چی سفیدپوست به دهکده آنان شبیخون می‌زنند و به زور اسلحه‌ای که این مردمان با آن ناآشناوند آنها را از دهکده‌هایشان می‌دزدند، به زنجیر می‌کشند و به کشتی‌های حمل برده منتقل می‌کنند.

این کشتی‌ها اقیانوس‌ها را به قصد قاره جدید (آمریکا) طی می‌کنند تا این مردمان را بعنوان برده/کارگر مزارع پنبه و... مورد بهره‌کشی قرار دهند. در بین راه تعدادی به دلیل بیماری و گرسنگی و فشارهای روحی می‌میرند. عده‌ای به دریا ریخته می‌شوند تا «محموله» سبک شود. بخش مربوط به برده داری نفس گیر است. باید هنگام مطالعه، کتاب را لحظاتی کنار بگذاری، نفس تازه کنی تا بتوانی این سببیت نظام طبقاتی را باور کنی و ادامه دهی.

کتاب نقش دین در جنایت علیه بشریت و رابطه دین و دولت و نتایج فاجعه بار آن را در اروپای قرن ۱۷ به روشنی و با اتکا به اسنادی تاریخی نشان می‌دهد. از کشیشی کاتولیک که بدنبال یافتن گوسفندانی بیشتر برای عیسی به فتح قاره جدید (آمریکا) رفته و اکنون دچار عذاب وجدان شده نقل می‌کند که نظر مراجع عالی مذهبی را در مورد بردگی سیاهان پرسان می‌شود. و کلیسای کاتولیک پرتغال به او پاسخ می‌دهد که هرگز نباید در این مورد نگرانی‌ای داشته باشد چون «روحانیون فاضل و دانا هرگز تجارت برده را نامشروع ندانسته‌اند و پدران روحانی بی هیچ نگرانی برده‌ها را خرید و فروش می‌کنند».

کتاب فصلی دارد به عنوان «شدیدا سرکوب شده». این فصل به سرکوب و ستم بر زنان و مبارزه و مقاومت زنان اشاره دارد. کتاب به طور مستند نشان می‌دهد که چطور خانواده پدرسالار،



هاوارد زین (۲۰۱۰ - ۱۹۲۲)

تاریخدان، نمایشنامه‌نویس و

فعال سیاسی رادیکال

«به نظر من تاریخ، ردیف کردن زنجیره پایان ناپذیر شکست‌ها نیست و مهم است که ما آن لحظات کوتاه پیروزی است که اپیزودهای پنهان شده در دل تاریخ است را بیرون بکشیم و نشان بدهیم. ما قصدمان اختراع پیروزی نیست اما اگر نتوانیم همین پیروزی‌های ناپایدار را نشان دهیم، قادر نخواهیم بود صحبت از ظرفیت بالای بشر برای متحد شدن و شکستن حصار تاریکی‌ها بکنیم. در واقع قصد ما از به نمایش در آوردن پیروزی‌های کوتاه مدت اینست که نشان دهیم توده‌ها چه نیروی نهفته‌ای دارند...»

پادشاه، کاهن و همه چیز بود. زن همه کارها را انجام می‌داد اما بیش از یک برده خانگی نبود. هاوارد زین می‌گوید که زنان به رغم این‌ها، نیرومند و موثر و طغیان‌گر بودند. از زانی صحبت می‌کند که معلومات گیاه‌شناسی داشتند، با پدر روحانی و کلیسا مخالفت داشتند و اصرار داشتند که خود می‌توانند اموراتشان را پیش ببرند. به تشریح زن ایده‌آل جامعه برده‌دار سرمایه‌داری آمریکا دست می‌زند و در مقابل، مقاومت و مبارزه زنان را علیه تبعیض و ارزش‌های ارتجاعی به تحریر در می‌آورد. زین از ازدواج‌های قراردادی صحبت می‌کند و قید و بندی که با فرزندان محکم‌تر می‌شود. از رنج و افسردگی‌ای که ارزش‌های اخلاقی مسیحیت به زنان تحمیل کرده و آنان را چون برده اسیر خود ساخته می‌گوید. اما هاوارد زین به این کفایت نمی‌کند. از مبارزات ضد برده‌داری حرف می‌زند که زنان در آن خواسته‌های متعددی را از جمله علیه نوع پوشش قراردادی مطرح می‌کنند. از زانی مثل سارا یا آنجلینا می‌گوید که سختگویان آتشین لغو برده‌داری شدند. هاوارد زین که یک تاریخ‌نگار واقعا مردمی است این شخصیت‌های تاریخی زن را به ما می‌شناساند: پیشینیان نسل‌هایی که هشت مارس‌ها را آفریده‌اند. ■

رویا توانا
* A People's History of the United States

■ از ماهشهر چه خبر؟

خب، حتما شنیده‌ای که قرار بود از روز بیست سوم بهمن اعتصاب شروع شود اما مسئولین وعده پاداش نفت دادند. کارگران هم بحث کردند و تصمیم جمع این شد که فعلا اعتصاب نکنند و این امتیاز را بگیرند.

■ پاداش نفت؟

□ بله. پولی است که سالانه می‌دهند.

■ می‌شود به وعده‌شان اطمینان کرد؟ پاداش را می‌دهند؟

□ شاید. شاید پاداش را بدهند تا از زیر جواب دادن به آن مطالبه بزرگ‌تر فرار کنند.

■ یعنی لغو پیمانکاری در پتروشیمی‌ها؟

□ بله.

■ اگر می‌شود در مورد این مساله بیشتر توضیح بده.

□ حتما. از مجموع کارگران پتروشیمی‌ها بیشتر از ۶۰۰۰ نفرشان زیر پوشش پیمانکاران هستند. کارگران پیمانی دارند از اختلافی که بین مصوبه دولت با تصمیم مسئولین شرکت‌های پتروشیمی ماهشهر و منطقه ویژه پیش آمده استفاده می‌کنند. می‌گویند دولت با توجه به ناآرامی‌های منطقه ماهشهر بخشنامه کرده که تا ۱۶ بهمن ۹۰ همه شرکت‌های پیمانکاری باید جمع بشود. اما مدیریت پتروشیمی‌ها مثل بارهای قبل به این بخشنامه عمل نکرده اند. کارگران می‌گویند فرصتی پیش آمده که اگر فشار بگذاریم و کوتاه نیاییم می‌توانیم قراردادی بشویم و از حق بیکاری و بعضی امتیازهای رفاهی استفاده کنیم.

■ اگر بخشنامه شده چطور مدیریت به آن عمل نمی‌کند؟

□ خب، این اختلاف نظر یا سیاه بازی است یا اگر نیست می‌تواند دعوی باند‌های حکومت با هم باشد. بین، این کارگران هرکدامشان ۱۰، ۱۵ حتی ۲۰ سال است که اینجا سابقه کار دارند. در دارایی و تامین اجتماعی پرونده دارند. مالیات و حق بیمه داده اند. اما حالا مسئولین پتروشیمی بندر امام می‌گویند ماهیت و نوع کار شما ثابت نیست. با شرکت پیمانکاری می‌آیید و بعد از اتمام قرارداد شرکت می‌روید. پس مصوبه



نبض ماهشهر با اعتصاب می‌زند

گفت‌وگو با یک فعال کارگری

دولت ربطی به شما ندارد!!

■ فکر می‌کنی این انتظار که بالاخره در مورد کارگران پیمانی وادار به عقب نشینی شوند چقدر واقعی است؟ این را با توجه به تناسب قوای طرفین می‌گویم. واقعا تا کجا می‌شود جلو رفت؟

□ خب، این سوال‌ها جواب فوری ندارد. الان یک نوع سردرگمی بین مدیریت به چشم می‌خورد که مشخص نیست واقعا سردرگمی است یا تاکتیکی برای آرام کردن کارگران و وقت خریدن و آماده شدن برای تعرض دوباره. مثلا چند ماه پیش آمدند و بین کارگران فرم توزیع کردند. هم زمان شایع شد (احتمالا خودشان شایع کردند) که می‌خواهند کارگران را تحت پوشش شرکت‌های مختلف قرار بدهند. جالب است که این فرم‌ها در شرکت‌های مختلف فرمت‌های مختلفی داشت. مثلا در اکثر شرکت‌ها از سوابق کاری و شخصی و پرداخت‌های بیمه کارگران پرسیده بودند. اما در فرم مربوط به شرکت پتروشیمی بندر امام که بزرگترین است، کروکی منزل را هم خواسته بودند!

■ روحیه عمومی چطور است؟

□ خب یک حس اعتماد به نفسی بین کارگران منطقه وجود دارد. مربوط به این روزها هم نیست. این روحیه از همان مبارزات فروردین ماه که مقاومت‌ها تا حدی ثمر داد ایجاد شده. نتیجه آن مبارزه، پرداخت به موقع دستمزد کارگران پیمانی بود و حق استفاده از درمانگاه پتروشیمی. تا قبل از این فقط کارگران رسمی این حق را داشتند. اما برچیدن شرکت‌های پیمانکاری و قراردادی کردن

کارگران پیمانی که خواسته اصلی آن‌ها بود عملی نشد. مدیریت در فروردین ماه وعده انجام این کار را داده بود اما خلف وعده کرد. مبارزه مهر ماه بر سر همین مساله شروع شد. وقتی که حراست سه نفر از کارگران را احضار کرد و تحویل اطلاعات داد، اعتصاب سراسری با خواست آزادی آن‌ها شروع شد. مجبور شدند آن‌ها را آزاد کنند و به سر کار برگردانند. تحت فشار کارگران با خواست به سر کار برگرداندن یک کارگر دیگر که مدت‌ها پیش اخراج شده بود هم موافقت کردند. بعد از این بود که دیگر خیلی‌ها به این باور رسیدند که می‌شود طرف مقابل را وادار به عقب‌نشینی کرد و امتیازاتی گرفت.

■ واقعا اینقدر نرم و راحت عقب‌نشینی کردند؟

□ البته که نه. این که گفتم فقط خلاصه ماجرا بود! وقتی که جرعه اعتصاب مهر زده شد، مدیریت به هر کاری دست زد. از تهدید به اخراج گرفته تا راه ندادن پرسنل اعتصابی به داخل شرکت‌ها. سعی کردند با وعده‌های توخالی بین کارگران تفرقه بیندازند. از طرف دیگر، مزدوران و نفوذی‌هایشان را در بین کارگران اعتصابی فعال کردند. البته یکی از دستاوردهای مهم اعتصاب مهر ماه این بود که مزدوران و نفوذی‌ها شناسایی و انگشت نما شدند.

■ طی این سه چهار ماهه چطور؟ نتوانستند بین کارگران تفرقه بیندازند؟ زمینه اش نبود؟

□ تفرقه که نه، ولی ناهماهنگی‌هایی وجود دارد. روحیات، مختلف است. بعضی‌ها قاطع تر و پیگیرترند. بعضی‌ها

هم محافظه‌کاری‌هایی دارند و تا اسم امتیاز می‌آید راضی می‌شوند. بر سر اینکه وعده‌ها چقدر واقعی است یا تا کجا باید جلو رفت اختلاف نظرهایی پیش می‌آید.

■ می‌توانی مثال بزنی؟

□ خب، صحبت‌هایی هست از اینکه دولت می‌خواهد بخشی از کارها را به جای پیمانکاری به تعاونی کارگران بدهد. بعضی از کارگران فکر می‌کنند این فرصت خوبی است و شاید وضع شان با ثبات تر و بهتر شود.

■ تعاونی کارگری؟ قرار است چکار کند؟

□ خب اینکه فعلا در حد

شایعه و حرف است. احتمالا فقط برای سر دواندن کارگران دارند این را مطرح می‌کنند. شاید در سطح کارگاه‌های کوچک یا حتی صنایع متوسط بتوان این جور شکل‌های «مدیریتی» درست کرد اما در سطح صنایع بزرگی مثل پتروشیمی دولت پای چنین «تقسیم» یا «مشارکتی» در مدیریت نمی‌رود. ممکنست این ایده مقامات دولت تقلیدی از دوستان ونزوئلایی شان باشد. البته در ونزوئلا هم تعاونی‌های کارگری نه در صنعت بزرگ و استراتژیک نفت بلکه در بخش‌های کوچک، با اهداف اساسا تبلیغی، تشکیل شده است. یعنی چند تا کارگر دست چین شده و مستعد سازش را جمع می‌کنند و در ارتباط با نماینده دولت قرار می‌دهند. وام و اعتبار در اختیارشان می‌گذارند تا خط تولید معینی را راه بیندازند. بعد هم محصولاتشان را می‌خرند یا برایش بازار پیدا می‌کنند. قیمت گذاری را هم خود دولت انجام می‌دهد.

البته این نوع «تعاونی کارگری» الگو و یا طرح پایه‌ای برای کل اقتصاد سرمایه داری ونزوئلا نیست. بلکه بیشتر با هدف خریدن قشر محدودی از کارگران و محکم کردن پایه اجتماعی برای رژیم چاوز انجام شده است. تازه در همین حدش هم مربوط به پنج شش سال پیش است. باید دید که سرنوشت شان تا امروز به کجا کشیده است. حالا به فرض بخواهند چنین کاری را با بخشی از کارگران پتروشیمی‌ها در ایران بکنند. معنی اش این است که تعدادی کارگر به پیمانکار تبدیل می‌شوند. می‌شوند واسطه بین دولت با بقیه کارگرانی که حالا باید به شکل پیمانی برای آن‌ها کار کنند و استثمار شوند. یعنی بخش کوچکی از ارزشی که کارگران تولید

اسب تک شاخ و خدا

می‌کنند به جیب این پیمانکاران جدید در قالب «تعاونی کارگری» سرازیر خواهد شد. همانطور که گفتیم این طرح در حد شایعه و حرف است. ولی اگر اجرا هم بشود ربطی به تأمین منافع طبقه کارگر ندارد. بلکه برای سرمایه داری و دولت، پایه و مزدور می‌سازد.

■ بحث ضرورت درست کردن تشکلهای مستقل بین کارگران راه نیفتاده؟

□ این را واقعا نمی‌توانم با قطعیت بگویم. جایی شنیدم که در اعتصاب مهر ماه بیانیه‌ای تحت عنوان «کمیته اعتصاب» پخش شده و در آن از ضرورت ایجاد هماهنگی و تشکل یابی صحبت شده. حتی گفته که هدف ما ایجاد «سندیکای مستقل کارگران ماهشهر» است. البته در محیط پتروشیمی‌ها کسی از وجود چنین کمیته‌ای خبر ندارد. از آدم‌های مختلف پرسیدم. هیچ نشانه‌ای از چنین چیزی نیست. به نظر می‌آید بعد از اینکه خبر اعتصاب پخش شد چند نفر خواسته‌اند ابتکار بزنند و اینجوری روی کارگران تأثیر بگذارند و به آن‌ها جهت بدهند.

■ حالا به این کاری نداریم که این نوع بیانیه‌ها چقدر متکی و مرتبط با کارگران فعال در اعتصاب است یا نیست. سوال مهم اینست که آیا نیاز به چنین تشکلی در محیط پتروشیمی‌ها هست یا نه؟

□ حتما هست. مگر بدون تشکل می‌شود کاری کرد. در شرایطی که برای ساده‌ترین اعتراض و خواستن اولیه‌ترین حقوق، حراست را به جان مان می‌اندازند و تهدید به اخراج و دستگیری می‌کنند، یا نیروی ویژه ضد شورش خبر می‌کنند مگر می‌شود بدون آگاهی و اتحاد و تشکل کاری کرد. وضع طوری است که حتی برای گرفتن حقوق اقتصادی هم باید در محیط کار یک تشکل محکم مخفی با یک نقشه عمل مشخص داشت. تشکلی که راه‌های مناسب مقاومت و مبارزه که یک شکل‌اش می‌تواند اعتصاب باشد را در بین کارگران تبلیغ کند. گام به گام وعده‌های پوچ و تهدیدهای مدیریت و دولت را خنثی کند. ارتباطش را با کارگران فداکارتری که قدم جلو می‌گذارند آنچنان محکم کند که به سرعت بتوانند به هسته‌های مبارز تبدیل شوند. اینطوری می‌شود ادامه کاری جنبش را تضمین کرد. یعنی ایجاد هسته‌های مبارز مخفی که هر کدام از آن‌ها ظرفیت تبدیل شدن به «کمیته اعتصاب» را در شرایط لازم و ممکن داشته باشد. ■

تنظیم: حمید محمص

در اساطیر جنبه‌های هست به نام اسب تک شاخ. سر و کله‌ی این اسب در بسیاری افسانه‌ها پیدا می‌شود. در مجموعه داستان‌های تخیلی «هری پاتر» اسب تک شاخ موجودی است زیبا و مفید. موی این اسب در شب چون نقره می‌درخشد و خون او درمان بیماری است. حتا شخصیت بد این داستان برای زنده ماندن باید خون این حیوان را بنوشد. در افسانه‌های ساخته شده توسط بشر این اسب صورتی رنگ و در عین حال نامرئی است. اما مشکل بزرگ در مورد این اسب بی نظیر همین است. اگر نامرئی است پس از کجا می‌دانیم رنگ او صورتی است؟ مگر می‌شود رنگ موجودی نامرئی را مشخص کرد؟

چنین جنبه‌های وجود ندارد. او را هرگز کسی ندیده. دلیلش این نیست که همه‌ی انبای بشر تا به حال کور بوده‌اند. کسی این اسب را ندیده چون این اسب وجود نداشته است. این اسب اسطوره است و خواب و خیال. توهم است و آرزو و حسرت برای چیزی که نیست. آفرینش اسب تک شاخ خیال‌پردازی بشر است که به ورای واقعیت می‌رود، به آرزوهای رنگ و بو و شکل و شمایل می‌دهد. البته در کشور ما کسانی هستند که چیزهایی عجیب تر از اسب تک شاخ را دیده‌اند. مثلا در ایام محرم و خودزنی، در روزنامه‌های دولتی خبری آمد در مورد درختی در منطقه غرب تهران (پونک) که هنگام محرم و سر بردن حسین، خون گریه می‌کند و برخی خدا و پیغمبر را به شهادت گرفتند که این را به چشم دیده و فقط متعجب‌اند چرا حالا که خبرنگاران آنجا هستند این درخت خون گریه نمی‌کند تا عکس آنرا بگیرند! اما این‌ها را باید گذاشت به حساب دیوانگی و بیماری.

ولی به واقع چرا؟ چرا معتقدین به درختی که خون گریه می‌کند باید تفاوتی داشته باشند با معتقدین به «خدا»؟ خدایی آن چنان پریشان گو که در قرآن می‌گوید: «اول خورشید را بعنوان چراغ آفریدیم، بعد ماه و ستارگان را، بعد زمین و انسان‌ها را». هر بچه مدرسه‌ای باید بداند که فرآیند «آفرینش» به صورتی که «خدا» در قرآن آورده صورت نگرفته است. اصلا ابتدا خورشید و ماه شکل نگرفتند و علم ثابت کرده که شکل‌گیری این‌ها در میانه فرآیندی پر از پیچ و خم،

اتفاقی صورت گرفته. این فرآیند توسط هیچ عنصر هوشمندی طراحی نشده و هیچ پدیده‌ی ازلی نیز وجود ندارد. آن چه تحت عنوان داستان خلقت در ادیان نقل شده، سراپا توهم و خرافه و ضدعلمی است. خوبست که نتایج کاوش‌های علمی دانشمندانی مانند آسیموف، کارل ساگان، ریچارد داوکینز و جرد دایموند را مطالعه کنیم. دانشمندان بی‌غرض و مرضی که بدون تعصب دینی به جستجوی حقیقت برخاستند و تلاش کردند از میان داده‌های عینی حقیقت را در یابند و مسلما چیزی به غیر از جهل و خرافه را در این کاوش‌ها یافتند. و انسان: شکل‌گیری انسان به صورتی که اکنون هست فرآیندی شگفت‌انگیز است که شناخت از آن را بیش از همه

مدیون داروین هستیم و به امید اینکه بعدها بیشتر در این مورد بگوئیم. بشر به صد دلیل که برخاسته از جهالت، شگفتی و احساس عجز است، موجوداتی را ورای خود خلق می‌کند، به آن‌ها یال و کوپال می‌دهد، برایشان صفاتی خلق می‌کند و سپس نومیدانه به توصیف و بدتر اینکه به سجده در برابر آن‌ها دست می‌زند. اختراع خدا هم از این دست است. بشر خدا را اختراع کرد و سپس تسلیم مخلوق خود شد. خدایی که در «کتب آسمانی» همیشه مرد است، همسر می‌گیرد و با مادر زمین می‌خوابد. این خدا به مرور قادر مطلق می‌شود و بشر اسیر چیزی می‌شود که خود ساخته است.

اسب تک شاخ یک تمثیل فلسفی است. این تمثیل می‌خواهد بگوید همان قدر که اسب تک شاخ (آن هم به رنگ صورتی و هم زمان نامرئی) ناموجود و خیالاتی است خدا هم چنین است. هر دو فرا واقعیت و اثبات ناپذیرند و همان اندازه که باور به وجود چنین اسبی سست است، باور به خدا بی پایه است.

قصه پردازی درباره اسب تک شاخ سرگرم کننده است. گستره ذهن بشر برای آفرینش موجوداتی ناموجود اما مفید و زیبا را نشان می‌دهد. هنر است و نشانه دامنه تصورات انسان که تا کجاها می‌تواند برود. یک فرق بشر با حیوانات دیگر در این اینست که قابلیت زیبایی شناختی دارد. می‌تواند زیبایی را در شکل‌های مختلف به تصویر در آورد

و اسب تک شاخ یک نمونه آنست. آفرینش اسب تک شاخ (گیرم نامرئی و ناموجود) آسیبی به کسی نمی‌رساند، به واقعیت تبدیل نمی‌شود و آدمیان اسیر او نیستند. دیدن تصاویر این اسب در فیلم‌ها و شنیدن قصه در مورد او حس ترس و رعب و تسلیم و بندگی و ذلت به وجود نمی‌آورد. درست برعکس. حس دودیدن، مفید بودن، رهایی، زیبایی و خوبی، یاری رساندن به دیگران، شجاعت و نترسی، تسلیم نشدن در برابر سختی‌ها و اتکا به قدرت خود را تداعی می‌کند. روی‌پردازی انسان نه فقط در عرصه هنر که در زمینه علم نیز هنگامی که به پدیده‌های مادی و قانونمندی‌های جهان عینی پیوند خورده، محرک پیشروی و ابتکار و اختراع شده است.

اما روی‌پردازی یا پنداربافی در مورد «خدا» فرق می‌کند. در مورد «خدا» که به همان اندازه این اسب ناموجود است، تخیلات به تسلیم و ذلت، به رعب و وحشت تبدیل می‌شود. تفکر در مورد «خدا» که در ذهن بسیاری از مردم به واقعیت تبدیل شده، به جای همیاری و تعاون حس تفرقه و جدایی را به وجود می‌آورد و بر اساس این حس قرن‌هاست که جنایت‌ها شده و می‌شود.

اسب تک شاخ فرمان نمی‌دهد. او در جنگل‌ها به هنگام شب می‌دود. حساب و کتاب از کسی نمی‌خواهد. نامه اعمال ندارد. هیچکس را از جهنم نمی‌ترساند و به کسی وعده بهشت برین نمی‌دهد. اما «خدا» (و خدای اسلام که حکایت خود را دارد) درست برعکس است. او از مردم حتا برای آئین دستشویی رفتن حساب و کتاب می‌خواهد. او پلیس اتاق خواب مردم است و جزئی‌ترین و خصوصی‌ترین لحظات زندگی را نظاره می‌کند و بر اساس آن تصمیم می‌گیرد ما جهنمی هستیم یا بهشتی. آن جا که دین و دولت ادغام شده و قوانین و فرمان‌های «خدا» تبدیل به قوانین حکومت‌داری شده فاجعه به بار آمده است. چرا که بهره‌کشی انسان از انسان، ستم و تبعیض علیه زنان، و برتری اقلیت حاکم نسبت به اکثریت زحمتکش را در قالبی قدسی و به نام فرمان الهی عرضه و تحکیم می‌کند: به نام خدا و به کام طبقات استثمارگر حاکم در طول تاریخ. حکایت کشور ما نیز جز این نیست. ■

رویا توانا

هشت مارس، روز جهانی زنان است. مناسبتی برای ابراز همبستگی با هم سرنویستان مان. یاد آور تاریخ مبارزات مان. مبارزاتی که به اشکال مختلف بروز می یابد و حول شعارهایی گونه گون متمرکز می شود، ولی همواره به سوی رهایی است. رهایی از نظام طبقاتی و مردسالار.

دولت دینی در هر قدم دشمنی خود با زنان را به نمایش می گذارد. زنان در هر لحظه و با هر نفس برای زندگی کردن و برای اثبات انسان بودن و هویت مستقل خود با ایدئولوژی و قانون این نظام رو در رو می شوند.

لغو حجاب اجباری، لغو تمامی جداسازی ها در کتاب های درسی، در کلاس دانشگاه، در خیابان و محل کار، و در دادگاه هایی که تحمیل بیداد بر زنانند... جدایی کامل دین از دولت.

برای ما که نظام سرمایه داری و حکومت مذهبی را در مقابل خود داریم این قدم مهمی در راه رهایی زنان است.



آتش به اوضاع و مسائل گوناگون جامعه و جهان می پردازد. تضادهای طبقاتی و جنسیتی و ملی و مذهبی که زیر پوست جمهوری اسلامی جاری است را بر می شکافد. می کوشد راه حل ریشه ای هر یک از این تضادها را تبلیغ کند و روابط و روش های آلترناتیو انقلابی را پیش بگذارد.

آتش مخالف بی چون و چرای دنیای وارونه سرمایه داری است. با همه رنج و جنون و زشتی هایش، از اشغالگری امپریالیستی و جنگ های ناعادلانه گرفته تا بنیادگرایی مذهبی و نژادپرستی، از نابودی محیط زیست گرفته تا تجارت سکس و کار کودکان.

آتش فرهنگ عقب گرا و مخدري که بر افکار جامعه سنگینی می کند را به چالش می گیرد. علیه عادت است و بی تفاوتی. علیه بی فکری است و باور به قضا و قدر. علیه دست روی دست گذاشتن است و علیه گلیم خود را از آب بیرون کشیدن به قیمت له کردن بقیه.

دیدگاه **آتش**، یک دیدگاه کمونیستی است کمونیسمی شاداب و پر توان که افسانه «مرگ کمونیسم» را به ریشخند می گیرد.

روی سخن **آتش** با مردم ستمدیده تشنه رهایی است. می خواهد آینده ای باشد که کنشگران انقلابی و نواندیشان، اهداف و کم و کیف مبارزه خود را در آن ببینند.

شما را به همکاری دعوت می کنیم: با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی.

به پخش **آتش** به وسیع ترین شکل ممکن و به شیوه های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@yahoo.com

حساب می آمد قادر شد یک توهم را به صورت یک دورنما و هدف مشخص ارائه دهد و میلیون ها نفر را به خیابان ها بکشاند. «رفع حصر از راه سکوت» اما سترون تر از این حرف ها بود.

۲۵ بهمن امسال نشان داد که کماکان طبقات ترحمانی (کارگران و زحمتکشان شهری) حضور کم رنگی در اینگونه اعتراضات خیابانی دارند. تشدید فقر و فلاکت اقتصادی و رشد ناراضی نمی تواند توده ها را به صورت اتوماتیک متحد کند و به تظاهرات سیاسی علیه حکومت بکشاند. ۲۵ بهمن امسال این را هم نشان داد که حتی جوانان آگاه و خواهان مبارزه سیاسی نیز بدون آشنایی با (و یا بدون به رسمیت شناختن) نیرویی که صاحب هدف و دورنما و نقشه و استراتژی رادیکال سیاسی باشد، شعارهای صحیح و روشن عمومی و خاص را برای طبقات و قشرهای مختلف مردم جلو بگذارد، و بتواند تا درجه ای افق پیروزی را ترسیم کند، به راحتی پا به میدان نمی گذارند. باید برای طرح این اهداف و خواسته ها و ترسیم افق پیروزی حرکت کرد. باید از تبلیغ و ترویج و سازماندهی پیشروان مردم لحظه ای باز نایستاد. این درسی است که از ۲۵ بهمن امسال می گیریم. ■

و یا رندوم با هجوم وحشیانه نیروهای امنیتی دستگیر و توسط اتوبوس و ون به نقطه نامعلومی منتقل شدند.

تعداد مردمی که برای شرکت در تظاهرات و یا تماشای آن آمده بودند کمتر و پراکنده تر از سال پیش بود. شعاری به گوش نمی رسید. شاید علتش این بود که بسیاری از جوانان سازمانده شبکه های ارتباطی دیگر مثل قبل فعال نیستند، یا صحنه را ترک کرده اند و به خارج از کشور کوچ کرده اند. شاید تاکتیک حکومت در قطع ارسال ای میل و مسنجر که از چند روز قبل از ۲۵ بهمن صورت گرفت جلو ارتباطات ضروری برای سازماندهی تظاهرات را گرفت. اما مسلماً عوامل دیگری هم در کار بود. برای مثال، نتایج نومیذ کننده «بهار عربی» که سال پیش امید به برقراری آزادی و عدالت در کشورهای منطقه را در دل بسیاری از مردم برانگیخته بود. یا وقایع خونبار سوریه که بعضی از مردم را به این نتیجه نادرست رسانده که مقاومت شجاعانه به جایی نمی رسد و در این نبرد نابرابر دست جلدان برای کشتار باز است. مهمترین عامل اما کماکان نداشتن یک دورنمای مشخص بود. در سال ۸۸ «رای من کو؟» که شعار فرمیستی ساده اندیشانه ای به

وجه المصلحه سبزه ها با ارتجاع حاکم خواهد شد. نشریه آتش اما هفته ای پیش از ۲۵ بهمن امسال اطلاعیه ای تحت عنوان «به خیابان بیاییم!» منتشر کرد و در آنجا گفت که چرا باید به خیابان آمد، چه خواسته هایی را باید جلو گذاشت و چرا باید با سیاست ها و اهداف جریان سبز مرزبندی داشت.

۲۵ بهمن امسال خیابان و میادین مرکزی تهران شاهد استقرار سنگین نیروهای سرکوبگر انتظامی، ضد شورش و امنیتی بود. رفت و آمدها به دانشگاه تهران از صبح به شدت کنترل می شد. از نخستین ساعات بعد از ظهر افراد به شکل پراکنده و گاه در دسته های سه چهار نفره در پیاده روهای خیابان های انقلاب و آزادی و بلوار کشاورز این طرف و آن طرف می رفتند و دنبال نگاه های آشنا و معنی دار می گشتند. ساعت ۴ تا ۶ بعد از ظهر اوج حضور مردم در خیابان ها بود. شیوه نیروهای انتظامی این بود که تجمع افراد حتی به شکل خود به خودی هم انجام نشود. مثلاً در پشت چراغ قرمزها که معمولاً پیاده ها منتظر می مانند افراد پلیس با فریاد از آنان می خواستند که توقف نکنید! با نزدیک شدن تاریکی، گروهی از زنان و جوانان به صورت دست چین شده

یادداشت آخر

روز ۲۵ بهمن ماه اولین سالگرد تظاهراتی بود که صدها هزار نفر را در تهران تحت تاثیر خیزش مردم در کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه به خیابان کشاند و حکومت را غافلگیر کرد. امسال بخشی از اصلاح طلبان جمهوری اسلامی که خود را «شورای هماهنگی راه سبز امید» می نامند برای ۲۵ بهمن فراخوان «راهپیمایی سکوت» دادند و هدف از آن را فشار بر رژیم برای رفع حصر خانگی رهنورد و موسوی و کروبی اعلام کردند. از چند روز قبل از ۲۵ بهمن، نشانه های ملموسی از توجه مردم به ویژه جوانان به این مساله به چشم می خورد. خیلی ها منتظر فرارسیدن «روز عشاق» بودند و یا انتظار حضور قابل توجه مردم در خیابان ها را داشتند. بخشی از مردم که از نظر سیاسی مخالف اصلاح طلبان و مسالمت جوین بودند، با تاکید بر نقش مخرب آنان در خیزش سال ۸۸ و به هرز رفتن انرژی و شور مبارزاتی میلیون ها نفر از مردم در آن روزها به همگان توصیه می کردند که مبدا دوباره گول سبزه ها را بخورید و روز ۲۵ بهمن به خیابان بروید. می گفتند هر کس این کار را بکند